

تعلّق تکلیف به شخصیت حقوقی و تکلیف‌پذیری دولت اسلامی؛ با رویکرد فقهی

دریافت: ۱۴۰۴/۶/۱۱ تأیید: ۱۴۰۴/۸/۱۷
سیدمحمدحسین رئیس‌زاده*
سیدعلی موسوی خراسانی**

چکیده

امروزه پاسخ‌گویی حکومت‌ها در برابر افکار عمومی امری بدیهی قلمداد می‌شود. به همین دلیل عملکرد نظام‌های سیاسی زیر تیغ انتقاد تحلیل‌گران، کارشناسان و رسانه‌ها قرار می‌گیرد. از مسلمات فقه شیعه این است که پاسخ‌گویی مسبوق به تعلّق تکلیف است؛ بنابراین اگر شخصی مکلف نباشد، نباید مورد سؤال قرار گیرد تا پاسخگو باشد. گام اول در تبیین هر مسئولیت شرعی که متوجه حکومت اسلامی باشد، اثبات مکلف‌بودن آن است؛ یعنی آیا شخصیت حقوقی، همچون دولت، متعلّق تکلیف قرار می‌گیرد، تا پاسخ‌گو بودنش را از این رهگذر اثبات کنیم؟ در این مقاله با استفاده از دو روش توصیفی-تحلیلی در بررسی دیدگاه‌های فقهی و روش تفسیری در بررسی متون دینی، این نتیجه به دست آمد که براساس سه دسته ادله قرآنی، روایی و فقهی، گرچه احکام تکلیفی متوجه حاکم اسلامی شده است، اما حاکم به مثابه شخص حقیقی ملاک نبوده، بلکه جایگاه وی متعلّق تکلیف است. بنابراین دولت اسلامی نیز مکلف است و باید براساس حکم شریعت پاسخ‌گو باشد؛ یعنی اگر به تکلیف الهی خویش در قبال مردم عمل نکرد، نه تنها حق مردم به عنوان حامیان آن، بلکه حق خدا نیز به عنوان منبع مشروعیت و تکلیف، پایمال شده است و باید آن را جبران کند.

واژگان کلیدی

تکلیف، شخص حقیقی، شخصیت حقوقی، دولت اسلامی، فقه اسلامی

* استادیار و عضو هیئت علمی جامعه المصطفی (ص) العالمية: Mohamadhosein_raeiszadeh@miu.ac.ir

** استادیار و عضو هیئت علمی جامعة آل‌البیت العالمية: rezaeimosavi@gmail.com

مقدمه

زندگی اجتماعی منشأ پیدایش نهادهای حقوقی همچون حکومت و نظام سیاسی بوده و لزوم پاسخ‌گویی در برابر عملکرد خود، یکی از بدیهی‌ترین مسائل تشکیل نظام سیاسی است. پاسخ‌گویی این نهادها در برابر خدا، مردم و مقام بالادست، در صورتی قابل اثبات خواهد بود که این نهاد حقوقی، متمایز از شخصیت حقیقی عهده‌داران مناصب، متعلق تکلیف قانون‌گذار و شارع مقدس قرار گیرد؛ زیرا از یک‌سو حکومت و نظام سیاسی، از وجود خارجی و حقیقی برخوردار نبوده و دارای وجود اعتباری هستند؛ یعنی واقعیت آنها به وجود افراد بستگی دارد و به‌صورت مستقل از افراد صاحب منصب وجودی ندارد. از سوی دیگر، تعلق تکلیف به مکلف، به امکان بازخواست، پاسخ‌گویی و اعطای پاداش و جزا نسبت به مکلف وابسته است. از این‌رو پرسش اصلی مقاله این است که از نظر فقه شیعه، تکلیف‌پذیری شخصیت حقوقی و به‌طور خاص دولت اسلامی چگونه قابل تبیین است؟ نیل به پاسخ با استفاده از دو روش توصیفی - تحلیلی نسبت به دیدگاه‌های فقهی و روش تفسیری نسبت به متن دین، میسر است. در همین راستا، جستاری در آثار فقها و ادله قرآنی و روایی خواهیم داشت تا در دو بخش به پاسخ نهایی برسیم:

۱. آیا تعلق تکلیف به شخصیت حقوقی از نظر فقهی امکان دارد؟

۲. ادله فقهی تکلیف‌پذیری دولت اسلامی کدام‌اند؟

پیش از پاسخ به این دو پرسش ابتدا مفاهیم مورد نیاز بحث را تبیین می‌کنیم:

مفاهیم

روشن‌شدن این موضوع در گرو تبیین سه مفهوم «تکلیف‌پذیری»، «دولت اسلامی» و «شخصیت حقوقی» است. مفهوم اخیر را در ذیل پاسخ به پرسش اول بررسی خواهیم نمود. تبیین دو مفهوم دیگر بدین شرح است:

تکلیف‌پذیری

تکلیف از ریشه «ک ل ف» و در لغت به معنای درخواست یا امر کردن کسی به انجام دادن کاری دشوار است (فیومی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۵۳۸). در معنای اصطلاحی نیز آن را درخواست امری مشقت‌آور از سوی شارع یا شخصی برتر دانسته‌اند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ذیل عنوان مربوطه). از این‌رو، هرگاه از تکلیف‌پذیری دولت سخن می‌گوییم یعنی شارع مقدس برای آن وظایفی را معین نموده که مکلف به ادای آنها است.

دو نوع حکم متوجه مکلف است: حکم وضعی و تکلیفی. احکام تکلیفی، پنج حکم را برای افعال مکلف بیان می‌کنند که عبارتند از: واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح. احکام وضعی، در مقابل احکام تکلیفی قرار دارند و گونه‌ای از احکام عملی در فقه اسلامی هستند که به‌طور مستقیم وظیفه‌ای برای یک فرد تعیین نمی‌کنند. بنابراین احکام وضعی شامل امر و نهی نیستند؛ بلکه وضعیت عبادت یا معامله یا یک شیء را توضیح می‌دهند و آن وضعیت است که باعث می‌شود فرد مکلف کاری انجام دهد (ولائی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۸). همچنین در تعریف دیگری گفته شده:

حکم وضعی، حکم شرعی است که در آن محرکیت (انگیزش و الزام عملی) وجود ندارد، در حالی که حکم تکلیفی، حکمی است که دارای محرکیت است و همان عامل برانگیزاننده و انگیزه‌بخش برای عمل است^۱ (صدر، ۱۴۳۰ق، ذیل عنوان مربوطه).

مقصود از تکلیف و توجه حکم به شخصیت حقوقی (دولت) در این مقاله، هر دو نوع حکم تکلیفی و وضعی است.

تکلیف دو گونه شرط دارد: اول: شروط عام تکلیف؛ که باید در همه مکلفان وجود داشته باشد (چه شخصیت حقیقی و چه حقوقی). این شروط عبارتند از: عقل، بلوغ، قدرت، حیات، علم و التفات.

دوّم: شروط خاص تکلیف؛ که مقابل شرایط عام تکلیف است و در فعلیت یافتن تکلیف خاصی دخالت داشته و میان همه تکالیف مشترک نمی‌باشد؛ مانند شرط استطاعت برای حج (ولائی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۱).



شخصیت حقوقی

واژه «شخص» به معنای انسان آمده است (معین، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۰۳۲). «شخصیت» نیز که مصدر جعلی «شخص» است، به معنای اخلاق، ویژگی‌ها و مجموع نفسانیات (احساسات، عواطف و افکار) یک فرد ذکر شده است (همان).

اصطلاح «شخصیت»، در علوم متعدد معانی مختلفی دارد. در علم حقوق، شخص، موجودی است که حق و تکلیف دارد (امامی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۱۵۰). بنابراین، «شخصیت» عبارت است از شایستگی شخص برای اینکه صاحب حق و تکلیف شود. به عبارت دیگر، «شخصیت» وجود حقیقی ندارد؛ بلکه وجود اعتباری دارد که می‌تواند دارای حق و تکلیف گردد.

«شخص» به دو قسم «حقیقی» و «حقوقی» تقسیم می‌شود:

شخص حقیقی، شخص طبیعی نیز نامیده می‌شود که وجودش واقعی و حقیقی است و محدود به دو حد تولد و مرگ است. هر شخص طبیعی ویژگی‌هایی دارد که از نظر حقوقی باعث تشخیص و امتیاز او از موجودات و اشخاص دیگر می‌شود؛ همانند نام، اقامتگاه و غیره (صفایی، ۱۳۷۸، ص ۱۶). با توجه به تعریف شخصیت (شایستگی شخص برای اینکه صاحب حق و تکلیف قرار بگیرد)، اگر این صلاحیت و اهلیت ملازم و همراه همیشگی شخص باشد و قابلیت سلب توسط خود وی و یا هیچ مقام دیگری را نداشته باشد، وی شخص حقیقی نامیده می‌شود و مصداق آن نیز منحصر در انسان است.

اشخاص حقوقی وجود حقیقی ندارند؛ اما می‌توانند دارایی مخصوص داشته باشند و از منافع اختصاصی خود دفاع کنند و مانند اشخاص طبیعی وجود جداگانه حقوقی بیابند. از این‌رو، هر شخص حقوقی اراده مخصوص به خود را دارد که مجزا از اراده افراد آن است (امامی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۵۸).

ملاک اصلی برای اثبات شخصیت حقوقی موضوعی از موضوعات غیر انسانی، صلاحیت مالک شدن آن موضوع است. اگر ثابت شود که در فقه اسلامی برای مفهوم خاصی مانند «امام جامعه»، امکان تملک حقوقی پذیرفته شده است، معنایش این است که آن موضوع از نظر فقه اسلامی واجد شخصیت حقوقی است و یک مصداق از اشخاص حقوقی محسوب می‌گردد (تفرشی، ۱۳۷۸، ص ۷۴). از این‌رو، زمام‌دار یا والی مسلمین تا زمانی که حکومت دارد، از

دو نوع شخصیت برخوردار است: شخصیت حقیقی به اعتبار انسان بودنش و شخصیت حقوقی به اعتبار تصدی منصب رهبری جامعه.

پیدایش شخصیت حقوقی در گرو وجود دسته‌ای از افراد است که منافع و فعالیت مشترک دارند یا دارای بخشی از اموال با اهداف خاص هستند و قانون، آنها را طرف حق و تکلیف بشناسد و برای آنها شخصیت مستقلی قائل گردد؛ مانند دو نهاد دولت و وقف (مؤتمنی طباطبائی، ۱۳۷۳، ص ۲۷۸) یا یک شخص حقیقی، منصب و عنوانی را که برای آن شخصیت حقوقی اعتبار شده است، دارا باشد؛ همانند شخص حقوقی امام و حاکم (صفار، ۱۳۷۳، ص ۸۳).

علی‌بن‌راشد می‌گوید: به امام هادی علیه السلام عرض کردم اموالی نزد ما آورده شده است که گفته می‌شود از اموال امام جواد علیه السلام بوده است. با آنها چه کنیم؟ امام فرمود: آنچه به دلیل مقام امامت به پدرم مربوط است، باید به من (به عنوان امام) تحویل داده شود و آنچه ملک شخصی ایشان است، جزء ارث محسوب می‌شود و مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تقسیم خواهد شد (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۳). مطابق این روایت، امام علیه السلام در زمان واحد، دو شخصیت حقیقی و حقوقی دارد که به اعتبار هر کدام صلاحیت‌ها و اموال جداگانه‌ای دارد. از این‌رو، یک انسان می‌تواند هم‌زمان واجد دو شخصیت حقیقی و حقوقی باشد.

بدین ترتیب، شخص حقوقی سه مصداق دارد:

۱. دسته‌ای از افراد که در یک مکان مشخص، دارای منافع و فعالیت مشترک هستند؛ مانند شرکت‌های تجاری، مساجد و عتبات مقدسه.
۲. پاره‌ای از اموال که به اهداف خاصی اختصاص داده شده‌اند؛ مانند وقف.
۳. یک شخص حقیقی که منصب و عنوانی را که برای آن شخصیت حقوقی اعتبار شده است، دارا باشد؛ مانند منصب امامت. در موضوع بحث ما، معنای سوم مورد نظر است.

دولت اسلامی

واژه دولت به دو معنای «دست به‌دست شدن مال» و «پیروزی در جنگ» آمده که اولین آن به ضمّ و دومین آن به فتح دال است (ابن منظور، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۴۴۴). بدین ترتیب تحوّل و گردیدن از حالی به حال دیگر، خط محوری مفهوم دولت است که به معنای انتقال



قدرت نیز تعبیر می‌شود. در انگلیسی معادل «state» و از ریشه لاتین «stata» به معنای وضع مستقر و پابرجا گرفته شده است (عالم، ۱۳۷۳، ص ۱۳۶). دولت در اصطلاح به معنای قدرت مسلط بر جامعه است که در فرآیندی خاص، تغییر و تحول قدرت میان افراد و گروه‌ها در آن رخ می‌دهد. این نهاد با قدرت خود، ثبات را در جامعه برقرار می‌کند. دولت در اصطلاح سیاسی مدرن، چهار مؤلفه دارد: مردم، سرزمین، حکومت و حاکمیت. البته گاهی واژه دولت به قوه مجریه نیز اطلاق می‌شود؛ ولی در این مقاله به این معنا اراده نشده است.

دولت اسلامی به معنای مجموعه‌ای از نهادهای حکومتی است که با رویکرد مبتنی بر قانون اسلام، به اداره جامعه می‌پردازد. این مفهوم دارای برخی مختصات ساختاری و ویژگی‌های منحصر به فرد است که هرچند به تدریج در طی زمان شکل گرفته‌اند، اما فهم کامل ساختار دولت نیازمند درک کلامی و فقهی‌ای است که این مختصات هندسی و خصوصیات از آن استنباط می‌شوند. از آن‌رو که دولت‌ها بر اساس فرهنگ‌ها بنا می‌شوند، جوامع اسلامی نیز دولت‌هایی متناسب با نیازها و الزامات فرهنگی خود ساخته‌اند و می‌سازند (موسوی، ۱۴۰۱، ص ۳۴).

بنابراین سیمای عمومی دولت در اسلام را می‌توان این‌گونه ترسیم کرد: دولتی که ارزش‌ها و اصول و ارکان خود را از دین اسلام می‌گیرد و سیاست‌ها، قوانین و حتی شیوه اجرای قوانین منطبق بر ارزش‌های دینی است. البته دینی بودن دولت اسلامی، هرگز به معنای انعطاف ناپذیری در برابر مشکلات اجتماعی و نوعی تعصب کور نیست؛ زیرا دولت اسلامی با داشتن احکام ثانویه (مانند مصلحت) و احکام ولایی در کنار احکام اولیه، در عین حفظ اصول، راه انعطاف را برای حل معضلات اجتماعی باز گذاشته است.

تعلق تکلیف به شخصیت حقوقی در فقه

شخصیت حقوقی با شخصیت حقیقی از نظر ماهوی متفاوت است؛ گرچه «جامعه» در عالم خارج، وجود عینی مستقلی از وجود افرادش ندارد و جامعه به وجود افرادش موجود می‌گردد و بقای آن نیز به وجود افرادش است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۲۸۹). اما حیثیت تعلق حقوق و تکالیف به افراد بر دو گونه است: گاهی متعلق تکلیف و یا حقوق، انسان «بما هو هو»

و «بوجوده الخارجی» است؛ یعنی توجه تکلیف و یا حق به این فرد به اعتبار صلاحیت و قابلیت است که خداوند به اعتبار طبیعت انسانی انسان به وی داده است. گاهی متعلّق تکلیف و یا حقوق، فرد به اعتبار اینکه دارای یک مقام، شغل و یا عنوانی اعتباری است. به دیگر سخن، توجه تکلیف یا حق به اینها نه به اعتبار اهلیت و صلاحیت داشتن طبیعی او، بلکه به اعتبار دارا بودن مقام و یا منزلت اعتباری است. بنابراین، حق و تکلیف متوجه به وی، از تکالیف و حقوق شخصی او جدا است. گروه اول را شخصیت حقیقی و گروه دوم را شخصیت حقوقی می‌نامند. موضوع بحث در این قسمت درباره این پرسش است که آیا در فقه اسلامی تکلیف، متوجه شخصیت حقوقی می‌گردد، یا آنکه تکالیف حکومت در واقع به اشخاصی بازمی‌گردد که متصدی این جایگاه و نهاد شده‌اند؟ و نیز آیا باید میان «تکلیف» و «حق» تفصیل قائل شد؛ بدین معنا که حق بر خلاف تکلیف متوجه شخصیت حقوقی شود.

پیش از پاسخ، باید نکاتی را متذکر شد:

۱. همه فقها موضوع علم فقه را «فعل مکلف» می‌دانند (مهدوی زادگان، ۱۳۸۸، ص ۱۰۶)؛ یعنی موضوع احکام تکلیفی پنج‌گانه و احکام وضعی (صحت و بطلان)، افعال و رفتار مکلف است (عاملی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۸).

۲. احکام در فقه اسلامی - اعم از تکلیفی و وضعی - بر دو گونه است: برخی از احکام برای فرد با عنوان فرد حقیقی صادر شده و قابلیت تعلّق به شخصیت‌های حقوقی را ندارند؛ بلکه شخص حقیقی، متعلّق حکم شرعی است؛ مانند احکام مربوط به روابط زناشویی. در این‌گونه از احکام، شخصیت حقوقی، فاقد اهلیت و صلاحیت استحقاق و یا تمتع است. در مقابل، احکامی وجود دارد که برای فرد با عنوان فرد حقیقی صادر نشده و موضوع آن، منحصر در شخص حقیقی نیست؛ بلکه فرد از آن جهت که عضوی از یک گروه، یا دارای جایگاه و منزلت اجتماعی یا سیاسی و شخصیت حقوقی است، منظور شده است؛ نه به عنوان شخص طبیعی و حقیقی؛ مانند احکام انفال و اجرای حدود و امثال آن که بر عهده شخصیت حقوقی با عنوان «امام جامعه» است.

۳. نسبت به شخصیت حقوقی حکومت در فقه اسلامی، موضوع را در دو مقام می‌توان دنبال نمود: یکی امکان مالکیت حکومت و دیگری امکان توجه تکلیف به آن.



درباره اصل اهلیت حقوقی و مالکیت حکومت، میان فقها اتفاق نظر وجود ندارد؛ اما آنچه که مربوط به محل بحث می‌شود، مقام دوم است.

تعلق تکلیف به شخصیت حقوقی

موضوع امکان تکلیف‌پذیری دولت و حکومت، شاخه‌ای از بحث کلی امکان تکلیف‌پذیری شخصیت حقوقی است. در جدیدترین پژوهش‌های علوم انسانی، به‌ویژه علم حقوق، به موضوع «امکان توجه تکلیف به شخصیت‌های حقوقی از جمله حکومت» پرداخته شده است. متأسفانه علی‌رغم اینکه از سویی، شخصیت حقوقی حکومت در فقه اسلامی امری پذیرفته شده است و فقها به برخی از مصادیق و لوازم آن پایبند هستند و از سوی دیگر، در نظام‌های حقوقی دنیا تکالیف و حقوقی را متوجه شخصیت‌های حقوقی می‌نمایند، اما در منابع فقهی در این زمینه بحث مستقلی صورت نگرفته است. تنها در سال‌های اخیر شاهد برخی مباحث پراکنده فقهی درباره این موضوع هستیم.

در اثبات شخصیت حقوقی از منظر فقه به چندین دلیل می‌توان استناد نمود:

۱. اطلاق لفظی ادله بیع:

ادله امضائی شارع مقدس نسبت به بیع همچون آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره ۲: ۲۷۵)، بیان‌گر آن است که هرچه را عرف بیع بداند و اطلاق عنوان بیع را بر آن صادق ببیند، مشمول آیه مزبور است؛ زیرا واژه «بیع» در این آیه حقیقت شرعیه نیست؛ بلکه مراد، حقیقت لغوی و عرفی آن است. از سوی دیگر، عرف، معاملات و بیع شخص حقوقی را صحیح دانسته و دارای آثار می‌داند. بنابراین مشمول اطلاقات مذکور شده و از نظر شارع نیز صحیح و جایز است. این تأیید و صحت بیع شخص حقوقی از منظر شارع، به دلالت التزامی به معنای تأیید وجود شخص حقوقی خواهد بود؛ چراکه بیع به دست شخص حقوقی انجام شده است.

۲. تقریر معصومان:

سیره یا منش عقلا، رفتار معینی است که همه خردمندان در برخورد با یک واقعه از خود نشان می‌دهند؛ بدون آنکه اختلاف زمان، مکان، فرهنگ، دین و مذهب آنان تأثیری در بروز

این رفتار داشته باشد (حکیم، ۱۹۷۹م، ص ۱۹۷). برخی مصادیق شخص حقوقی، در زمان معصومان نیز وجود داشته و عقلاً با آنها تعامل داشته و همانند شخص حقیقی با آنها رفتار می‌کرده‌اند؛ مصادیقی همانند بیت‌المال، وقف و دولت.

۳. اهلیت تملک برای شخصیت حقوقی:

پذیرش اهلیت تملک برای اشخاص غیرحقیقی در برخی از ابواب فقهی ذکر شده است؛ مانند:

الف) وقف یا وصیت به نفع جهات عامه: وقف مطلقاً و به هر شکلی که واقف، وقف نماید، نافذ است (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۶۸). بدین ترتیب، جواز وقف بر جهات و عناوین عمومی - مانند کعبه، مسجد و ... - از منظر فقه، در واقع به معنای قائل شدن به اهلیت تملک و مالکیت موضوعاتی است که دارای شخصیت حقوقی هستند؛ هرچند اصطلاح «شخصیت حقوقی» برای آنها به کار نرفته باشد.

ب) پرداخت دیه و زیان ناشی از خطای قاضی از بیت المال: با این توضیح که هرکس از سوی دولت اسلامی بر منصب قضاوت تکیه زند و برای تمیز حق از ناحق تمام تلاش خویش را به کار بندد، اما حکمش به خطا برود، از سوی شارع چنین تضمینی برای او قرار داده شده است (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۴۰، ص ۷۹ و ج ۴۱، ص ۴۷۲؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۷، ص ۶۰ و ج ۸، ص ۶۳؛ نراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۸۸؛ محقق داماد، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۸۰۱؛ خوئی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۵۲۸ و امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۸۱).

ج) مالکیت دولت و منصب امامت نسبت به خمس، فیه و... (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۳۷۴).

د) مالکیت مسجد نسبت به موقوفات بر خود (طباطبائی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۶۹).

ه) مالکیت جهت ولایت و امامت نسبت به اراضی موات (امام خمینی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۶ و ۲۷).

تفاوت تعلق تکلیف به شخصیت حقیقی و حقوقی

بر اساس آنچه گذشت، مکلف شدن شخصیت حقیقی و حقوقی چند تفاوت دارند:

الف) تکلیف، بالذات متوجه عنوان و منصب است و بالعرض به فرد متلبس به آن تعلق می‌گیرد و در حقیقت عنوان و منصب، حیثیت تعلیلیه برای تعلق آن تکلیف به فرد است.

ب) چنین تکلیف و حقی - حدوداً و بقاءً - به وجود آن عنوان و اعتبار بستگی دارد؛ نه به وجود واقعی آن فرد. در نتیجه مادامی که این فرد متلبس به این عنوان و مقام باشد، تکلیف و حق متوجه اوست؛ ولی به مجرد اینکه آن عنوان و مقام از او گرفته شد، دارای آن حق و تکلیف نمی‌باشد و به فرد دیگری که متلبس به آن عنوان و مقام می‌گردد، منتقل می‌شود.

ج) حق و مال متعلق به فرد حقیقی، پس از فوت او به وارث او منتقل می‌گردد؛ اما حقوق و اموال متعلق به شخصیت حقوقی به وارث او منتقل نمی‌گردد.

شخصیت حقوقی برخلاف اینکه عنوانی انتزاعی و اعتباری است، اما یک واقعیت اجتماعی است و طیف گسترده‌ای از عناوین حقوقی را در بر می‌گیرد؛ از آن جمله می‌توان به حکومت، بیت المال، بانک، مؤسسه، مدرسه، حوزه، دانشگاه، مساجد و تعابیری همچون «جهات عامه» و یا «مصالح عامه» و یا «امور عامه» اشاره کرد که مصداق آن، عناوینی کلی همچون فقرا، بیماران، سادات، علما، نمازگزاران، مسلمین و ... هستند.

دولت اسلامی و تعلق تکلیف به آن

بحث از موضوع «وظایف حکومت اسلامی در ابعاد مختلف اجتماعی سیاسی و...»، به لحاظ منطقی مبتنی بر امکان تکلیف‌پذیری حکومت است؛ در غیر این صورت، اگر مکلف دانستن حکومت ممکن نباشد، دیگر بحث از وظایف حکومت و دولت در این رابطه بی‌معنا خواهد بود. به دیگر سخن، شمردن وظایف حاکم، به دلیل حاکم بودن اوست؛ نه اینکه فلان شخصیت حقیقی، تکالیف حکومتی داشته باشد. در ادامه ادله، تکلیف‌پذیری حکومت را در سه بخش ادله قرآنی، روایی و فقهی بررسی خواهیم نمود.

ادله قرآنی تکلیف‌پذیری حکومت

می‌توان تعلق حکم تکلیفی به حکومت را از برخی آیات قرآنی استفاده نمود؛ مانند:

صدور احکام قضایی و اجرای احکام قضایی (مأئده (۵): ۳۸ و نور (۲۴): ۲) و نیز فرمان جهاد؛ ارائه راهبرد سیاسی - نظامی و فرماندهی جنگ (توبه (۹): ۵).^۴

در این آیات، گرچه متولی خاص اجرای این احکام سیاسی - اجتماعی به صورت صریح ذکر نشده و تکلیف متوجه عموم مسلمانان شده است؛ اما مخاطب اصلی آن توده مردم به صورت عام استغراقی نیست؛ زیرا چنین برداشتی منجر به هرج و مرج می‌گردد که از نظر اسلامی و عقلی پذیرفته نیست. در این گونه موارد که متولی خاصی معین نشده است، مسئولیت اجرای آن حکم متوجه متولی امور مسلمین، یعنی حکومت می‌گردد؛ یعنی دولت اسلامی مکلف به اجرای آن است.

ادله روایی تکلیف‌پذیری حکومت

مستفاد از روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز آن است که «نهاد دولت و حکومت» متعلق حکم شرعی قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه به چند روایت که در موضوعات مختلف فقهی وارد شده، اشاره می‌گردد:

۱. کنش‌گری مسئولانه در راستای تأدیب خلفاکاران (نهی از منکر):

در صحیحۀ «برید» آمده: از امام صادق (علیه‌السلام) درباره کسی سؤال شد که شاهدان گزارش دادند او سه روز از ماه رمضان، روزه‌اش را خورده است. ایشان فرمودند: «وی اگر معتقد بود این کار گناهی ندارد، امام جامعه باید او را بکشد و اگر معتقد بود این کار گناه دارد، امام باید او را با زدن، تأدیب نماید» (کلینی، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۱۰۳).^۵

۲. کنش‌گری مسئولانه در راستای احیای شعائر دینی:

در صحیحۀ علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده که فرمودند: «اگر مردم حج را ترک کردند، حاکم اسلامی باید آنان را ترغیب یا حتی مجبور به انجام حج بکند و برای این منظور از بیت المال مسلمانان هزینه آن را تأمین کند» (کلینی، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۲۷۲).^۶

۳. ادای دین بدهکاران بی پول:

در روایت موثقۀ موسی بن بکر از امام کاظم (علیه‌السلام) نقل شده است که اگر کسی برای کسب رزق حلال تلاش کند، همچون مجاهد راه خداست. اگر مقروض شد و توانایی پرداخت

نداشت، حاکم باید به او کمک کند و اگر وفات کرد، حاکم باید بدهی او را بپردازد (کلینی، ۱۴۲۵ق، ج ۵، ص ۹۳).^۷

۴. اجرای احکام مدنی:

در روایت صحیحۀ ابوولاد از امام صادق علیه السلام نقل شده که زنی ادعا کرد مطلقه است و در عدۀ طلاق به سر می برد. شهودی هم به نفع او شهادت دادند. اگر شوهرش این موضوع را انکار کرد، چه باید کرد؟ امام علیه السلام فرمودند: «اگر انکار شوهر پیش از پایان عدۀ طلاق بوده، به منزله بازگشت به زندگی زناشویی است. اما اگر بعد از اتمام عدۀ طلاق بوده، حاکم اسلامی باید میان آن زن و شوهر جدایی بیفکند و شوهر سابق دیگر شوهر او نیست و هر گونه تلاش او برای رسیدن به آن زن را به عنوان خواستگاری از وی حساب می کنیم» (کلینی، ۱۴۲۵ق، ج ۶، ص ۷۴).^۸

۵. اقامۀ حدود:

در روایت صحیحۀ حسین بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «اگر حاکم اسلامی ببیند که فردی شراب می خورد یا زنا می کند [اعمالی را انجام می دهد که حدّ را واجب می کند]، پس حاکم اسلامی باید حدود الهی را بر او جاری کند و نیازی به شاهد و غیره ندارد؛ زیرا حاکم اسلامی امین مردم و خداست و یقین وی نسبت به انجام گناه برای اجرای حدّ الهی کافیست و او نگهبان حق الله در جامعه اسلامی است» (کلینی، ۱۴۲۵ق، ج ۷، ص ۲۶۲).^۹

۶. حکم آزادی موقت زندانیان:

در روایت صحیحۀ عبدالرحمن بن سیابه از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «حاکم اسلامی باید زندانیان قرض و بدهی را در روز جمعه و روز عید آزاد کند تا نماز جمعه و نماز عید به جا آورند. سپس آنان را به زندان بازگرداند» (کلینی، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۲۸۵).^{۱۰}

۷. تعدیل شهود در قضاوت:

در روایت صحیحۀ حریر آمده که برای اجرای حدود خدا نیازمند شاهد عادل هستیم. اگر نسبت به عدالت همه یا برخی از شهود شک داریم، چه کنیم؟ امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: «اگر پیش از این سابقۀ شهادت دروغ در دادگاه ها را ندارند، شهادت آنان را بپذیرید یا اینکه حاکم اسلامی شهادت آن شاهدان مشکوک را تأیید کند» (کلینی، ۱۴۲۵ق، ج ۷، ص ۴۰۳).^{۱۱}

۸. نظارت بر اموال بی‌صاحب و بی‌وارث:

در روایت صحیحۀ اَبی‌الرَبیع از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمودند: «اگر اموال یتیمی بود که وصی ندارد یا وصی به وظیفه‌اش درست عمل نمی‌کند یا هر مال بی‌صاحب دیگری بود، حاکم اسلامی باید آن مال را تصاحب و در راه درست [نسبت به مقتضای شرایط] مصرف کند» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۴، ص ۲۸).^{۱۲}

در این روایات گرچه حکم تکلیفی به صورت مستقیم متوجه حاکم شده است، اما بدیهی است که حاکم بودن، حیثیت تعلیلی برای این حکم دارد. بنابراین تکلیف متوجه حکومت و دولت است. اما چون وجود حکومت به واسطهٔ افراد تحقق می‌یابد، مخاطب تکلیف، فرد متصدی قرار داده می‌شود.

ادلهٔ فقهی تکلیف‌پذیری حکومت

بسیاری از ابواب فقهی مانند قضاوت، جهاد، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر، نماز جمعه و عیدین، حدود، تعزیرات و... از تکالیف مستقیم حاکم اسلامی بما هو حاکم است. اما فقه‌های اسلام، تمام این ابواب را با محوریت حاکم اسلامی مطرح کرده‌اند. از این‌رو در کتب فقهی برای بیان تکلیف نظام و حاکم اسلامی واژگانی نظیر «علی الإمام» و «علی الحاکم» و... به کار رفته است (مهدوی‌زادگان، ۱۳۸۸، ص ۱۱۹).

می‌توان گفت بخش عمده‌ای از این احکام تکلیفی، به‌طور خاص وظیفهٔ شرعی حکومت است (استادی، ۱۳۶۸، باب ۵). برخی از فقها احکام تکلیفی حکومت و دولت را در چهار بخش «احکام دفاع ملی»، «جزائی»، «مالی» و «احقاق حقوق» دسته‌بندی کرده‌اند (روحانی، ۱۳۵۷، ج ۴، ص ۳۳) مواردی همچون:

مسائل حقوقی شامل: صدور و اجرای احکام قضایی، اقامهٔ حدود، حکم آزادی موقت زندانیان، تعدیل شهود در قضاوت؛ مسائل امنیتی شامل: فرمان جهاد و فرماندهی جنگ؛ مسائل سیاسی شامل: ارائهٔ راهبرد سیاسی - نظامی؛ مسائل اجتماعی شامل: امر به معروف و ترغیب به انجام شعائر دینی، نهی از منکر و تأدیب خلاف‌کاران؛ مسائل اقتصادی شامل: ادای دین بدهکاران بی‌پول، نظارت بر اموال بی‌صاحب و بی‌وارث.



این احکام بیانگر به رسمیت شناخته شدن شخصیت حقوقی و تکلیف‌پذیری دولت در فقه اسلامی است؛ زیرا اگر قاضی یا حاکم، حکم به تعزیر یا حد کسی داد و یا فرمان جنگ صادر کرد و یا راهبرد معینی را در مسائل اجتماعی ترسیم و اجرا کرد، یا شئون مالی عمومی را عهده‌دار شد و... و سپس از دنیا رفت؛ اجرای این حکم وظیفه حاکم بعدی است. بنابراین همچنان‌که فرد می‌تواند مکلف به حکم شرعی بشود، دولت و نهاد حکومت هم می‌تواند مکلف به احکام و وظایف شرعی گردد. در نتیجه می‌توان گفت: موضوع فقه، رفتار مکلف است و مکلف اعم از فرد حقیقی و شخصیت حقوقی (از جمله حکومت) می‌باشد.

چرا فقهای اسلام از دولت و یا حکومت تعبیر به «والی» و «حاکم» کرده‌اند؟

در بین فقهای شیعی، به‌ندرت می‌توان فقهی را یافت که صراحتاً درباره مسائل و احکام تکلیفی حکومت بحث کرده باشد. این‌گونه مسائل را باید در لابه‌لای مباحث فقهی دیگری که عمدتاً مربوط به احکام تکلیفی فرد است، جستجو کرد. تنها از زمان محقق کرکی به بعد، به‌ویژه در دوره ملا احمد نراقی، می‌توان تعبیری را به دست آورد که به صراحت درباره تعلق تکلیف شرعی به امام و حاکم اسلامی بحث کرده باشد (مهدوی زادگان، ۱۳۸۸، ص ۱۱۸).

بر این اساس احکام و وظایف فقهی متعلق به حکومت و دولت با عنوان «حکومت»^{۱۳} و «دولت»^{۱۴} در آثار فقهای معاصر بیشتر مطرح شده است. اما در آثار قدما و متأخرین با عنوان «علی‌الوالی» و «علی‌الحاکم» یاد شده و از آن تحت عنوان «وظایف الحکومة» و یا «وظایف الدولة» ذکر می‌شود. میان نیامده است.^{۱۵}

بر این اساس، این سؤال پدید می‌آید که چرا از تعبیر به «دولت» یا «حکومت» اجتناب کرده‌اند؟

آنچه به عنوان پاسخ احتمالی می‌توان مطرح کرد این است که:

۱. از آنجا که امتثال و عصیان تکلیف، پاداش و عقاب متعلق تکلیف را به دنبال دارد و از سوی دیگر، عقاب و پاداش به فرد موجود در خارج تعلق می‌گیرد و با توجه به اینکه ما به‌ازای خارجی و مصداق واقعی «حکومت و دولت» در خارج، کسی غیر از متصدی و متولی دولت و حکومت نیست، از این‌رو، از وظایف و تکالیف حکومت، با تعبیر «وظایف حاکم و والی» و... یاد کرده‌اند. بنابراین مصداق خارجی حکومت همان امام



و حاکم است و در حقیقت، تکلیف متوجه به امام و حاکم، به‌عنوان متصدی و متولی دولت و حکومت می‌گردد و حاکم و متصدی بودن، حیثیت تعلیلی تعلق حکم به آن فرد می‌باشد. ۲. مراد از تعبیر «علی الوالی» و «علی الحاکم» همان وظایف حکومت و دولت است؛ زیرا برخی از فقها^{۱۶} هم تعبیر «وظایف حکومت و دولت» را به‌کار برده‌اند و هم تعبیر به «علی الوالی» و «علی الحاکم».

۳. برخی نیز شخصیت حقوقی - از جمله دولت و حکومت - را متعلق حق و تکلیف نمی‌دانند؛ زیرا شخصیت حقوقی یک امر اعتباری بیش نیست و وجود خارجی عینی ندارد. شاید بتوان این دیدگاه را به کسانی نسبت داد که قائل به عدم مالکیت حکومت هستند.

نتیجه‌گیری

بررسی ادله قرآنی، روایی و فقهی نشان می‌دهد که «شخصیت حقوقی» در ادبیات دینی مورد پذیرش قرار گرفته و دولت اسلامی - به‌عنوان یک مصداق از آن - دارای تکالیفی است که به‌عنوان نمونه به برخی از آن اشاره شد.

هم‌چنین روشن شد که میان فقها درباره چگونگی موضوعیت حکومت و دولت در خطابات تکلیفی اختلاف نظر وجود دارد. برخی حکومت را امری اعتباری و شأنی از هویت والی می‌دانند و برخی دیگر، برای آن موضوعیتی مستقل قائل‌اند؛ با این حال از آنجا که تقابل و تعامل میان فرد و دولت متصور است، می‌توان از وجود مستقل حکومت سخن گفت. حتی اگر حکومت، شأنی از هویت فرد باشد، این شأن مستقل است؛ بدین معنا که همان‌گونه که می‌توان از احکام تکلیفی فرد بما هو فرد بحث کرد، می‌توان به طور مستقل از احکام فرد بما هو حاکم اسلامی - نه بما هو فرد من الافراد - نیز سخن گفت و خلط میان این دو وجه، صحیح نیست. بنابراین تعلق تکلیف به حکومت یا به حاکم بما هو حاکم - نه بما هو فرد من الافراد - وجود دارد.

یادداشت‌ها

۱. «الحکم الوضعی هو الحکم الشرعی الذی لا محرکیة فیه، فی حین أن الحکم التکلیفی هو الحکم الذی یشتمل علی المحرکیة و هو الدفع و الباعث علی العمل».

۲. «و دست مرد و زن دزد را به کیفر کار زشتی که مرتکب شده اند به عنوان مجازاتی از سوی خدا قطع کنید؛ و خدا توانای شکست ناپذیر است».
۳. «به زن زناکار و مرد زناکار صد تازیانه بزنید، و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، نباید شما را در [اجرای] دین خدا درباره آن دو نفر دلسوزی و مهربانی بگیرید، و باید گروهی از مؤمنان، شاهد مجازات آن دو نفر باشند».
۴. «پس هنگامی که ماه‌های حرام سپری شود، مشرکان را هر جا یافتید، بکشید و به اسیری بگیرید و محاصره کنید و در هر کمین گاهی به کمین آنان بنشینید؛ ولی اگر توبه کردند و نماز را بر پا داشتند و زکات پرداختند، پس آزادشان گذارید؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».
۵. عن برید العجلی قال: سئل أبو جعفر عليه السلام عن رجل شهد عليه شهود أنه أفطر من شهر رمضان ثلاثة أيام قال: «يسأل هل عليك في إفطارك في شهر رمضان إثم فإن قال لا فإن على الإمام أن يقتله و إن قال نعم فإن على الإمام أن ينهكه ضرباً».
۶. علی بن ابراهیم ... عن أبی عبد الله عليه السلام قال: «لو أن الناس تركوا الحج لكان على الوالی أن يجبرهم على ذلك و على المقام عنده و لو تركوا زیارة النبی عليه السلام لكان على الوالی أن يجبرهم على ذلك و على المقام عنده فإن لم یکن لهم أموال أنفق علیهم من بیت مال المسلمین».
۷. عن موسى بن بكر قال: قال لی أبو الحسن عليه السلام «من طلب هذا الرزق من حلّه ليعود به على نفسه و عیاله كان كالمجاهد فی سبیل الله عزّ و جلّ فإن غلب علیه فلیستدن على الله و على رسوله ما یقوت به عیاله فإن مات و لم یقضه كان على الإمام قضاؤه فإن لم یقضه كان علیه وزره إن الله عزّ و جلّ یقول - إنما الصدقات للفقراء و المساكین و العاملين علیها إلى قوله - و الغارمین فهو فقیر مسکین مغرم».
۸. عن أبی ولّاد الحنّاط عن أبی عبد الله عليه السلام قال: «سألته عن امرأة ادّعت على زوجها أنه طلقها تطليقة طلاق العدة طلاقاً صحيحاً یعنی على طهر من غیر جماع و أشهد لها شهوداً على ذلك ثم أنكر الزوج بعد ذلك فقال إن كان إنكاره الطلاق قبل انتضاء العدة فإن إنكاره للطلاق رجعة لها و إن كان أنكر الطلاق بعد انتضاء العدة فإن على الإمام أن یفرق بینهما بعد شهادة الشهود بعد أن يستحلف أن إنكاره للطلاق بعد انتضاء العدة و هو خاطب من الخطّاب».
۹. عن الحسين بن خالد عن أبی عبد الله عليه السلام قال سمعته یقول «الواجب على الإمام إذا نظر إلى رجل یزنی أو یشرّب الخمر أن یتیم علیه الحدّ و لا یحتاج إلى بیّنة مع نظره لأنّه أمين الله فی خلقه و إذا نظر إلى رجل یسرق فالواجب علیه أن یزبره و ینهاه و یمضی و یدعه قلت کیف ذاك قال لأنّ الحقّ إذا كان لله فالواجب على الإمام إقامته و إذا كان للناس فهو للنّاس».

۱۰. عبد الرحمن بن سیابة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إنّ على الإمام أن يخرج المحبسين في الدّين يوم الجمعة إلى الجمعة و يوم العيد إلى العيد و يرسل معهم فإذا قضاوا الصّلاة و العيد ردّهم إلى السّجن».

۱۱. عن حريز: عن أبي عبد الله عليه السلام في أربعة شهدوا على رجل محصن بالزّنى، فعذل منهم اثنان، و لم يعدل الآخرين، فقال: «إذا كانوا أربعة من المسلمين ليس يعرفون بشهادة الزّور، أجزت شهادتهم جميعاً، و أقيم الحدّ على الذّي شهدوا عليه، إنّما عليهم أن يشهدوا بما أبصروا و علموا، و على الوالى أن يجيز شهادتهم إلّا أن يكونوا معروفين بالفسق».

۱۲. عن أبي الرّبيع قال: سئل أبو عبد الله عليه السلام عن الرّجل يكون في يده مال لأخ له يتيم و هو وصيّهِ أ يصلح له أن يعمل به قال: «نعم يعمل به كما يعمل بمال غيره و الرّيح بينهما» قال قلت فهل عليه ضمان قال: «لا إذا كان ناظراً له. فأما الرّيح فإنّما يكون لليتيم متى تصرف فيه المتولّى و لم يكن له في الحال ما ينفى بذلك المال فمتى كان الأمر على ما ذكرناه يكون ضماناً للمال و يكون الرّيح لليتيم و الزّكاة في مال اليتيم و على الوالى إخراجها منه إذا لم يكن قد قصد بالتجارة نظراً لليتيم».

۱۳. فقهاى كه تعبیر به «وظایف الحكومة» کرده اند، از باب مثال: سید علی خامنه‌ای، *أجوبة الاستفتاءات (بالعربية)*، ج ۱، ص ۱۴۹؛ ناصر مکارم شیرازی، *أنوار الفقاهة*، ص ۳۳۰؛ همو، *بحوث فقهية هامة*، ص ۴۱۶؛ همو، *الفتاوى الجديدة*، ج ۳، ص ۴۷۴ و ۴۸۷؛ همو، *القواعد الفقهية*، ج ۲، ص ۱۵۲؛ سید مصطفی خمینی، *ولاية الفقيه*، ص ۲۳؛ حسینعلی منتظری، *دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية*، ج ۲، ص ۷۵۷ و ۷؛ همو، *كتاب الزكاة*، ج ۴، ص ۳۴ و ۴۴؛ همو، *كتاب الخمس و الأنفال*، ص ۲۸۸؛ محمد علی اسماعیل پورقمشه‌ای، *البراهین الواضحات - دراسات في القضاء*، ج ۱، ص ۱۱۰؛ محمد مومن قمی، «القوانين الثابتة و المتغيرة»، *مجلة فقه أهل البيت (بالعربية)*، ج ۴۱، ص ۱۰۲؛ سید کاظم حائری، *أساس الحكومة الإسلامية*، ص ۲۱۰؛ محمد سند بحرانی، *أسس النظام السياسي عند الإمامية*، ص ۵۱ و ۴۹؛ محمد آصف محسنی قندهاری، *الفقه و مسائل طبية*، ج ۱، ص ۱۶۶؛ سید حسین حسینی تهرانی، *ولاية الفقيه في حكومة الإسلام*، ج ۱، ص ۲۰۷ و ج ۴، ص ۱۳ و ج ۴، ص ۱۷۹؛ محمد شیرازی، *الفقه، السلم و السلام*، ص ۱۵۰ و ۱۵۱؛ سید صادق شیرازی، *المسائل الإسلامية مع المسائل الحديثة*، ص ۶۵.

۱۴. فقهاى كه تعبیر به «وظایف الدولة» کرده اند، از باب مثال: سید علی خامنه‌ای، *أجوبة الاستفتاءات (بالعربية)*، ج ۱، ص ۱۴۹؛ سید محمد باقر صدر، *اقتصادنا*، ص ۶۳۲ و ۴۹۱ و ۵۹۹؛ جعفر سبحانی، *الاعتصام بالكتاب و السنة*، ص ۲۰۲؛ ناصر مکارم شیرازی، *الفتاوى الجديدة*، ج ۲، ص ۴۱۸؛ محسن خراسانی، «التشبه بالكفار»، *مجلة فقه أهل البيت (بالعربية)*، ج ۱۰، ص ۶۵؛ همو، *تحديد النسل و التعقيم*، *مجلة فقه أهل البيت (بالعربية)*، ج ۱۰، ص ۱۴؛ عباس كعبی، «القواعد الشرعية و القانونية...»، *مجلة فقه أهل البيت (بالعربية)*، ج ۳۰،

ص ۳۵ و ۴۴؛ محسن اراکی، «التراث الثقافي في الفقه الإسلامي»، مجلة فقه أهل البيت (بالعربية)، ج ۴۶، ص ۱۰۶؛ حسینعلی منتظری، کتاب الزکاة، ج ۴، ص ۴۴؛ همو، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، ج ۲، ص ۵۴۶؛ محمد مومن، كلمات سديدة في مسائل جديدة، ص ۱۰؛ محمد اسحاق فیاض کابلی، مجموعة دراسات و بحوث فقهية إسلامية، ص ۱۲۳؛ محمد جواد مغنیه، فقه الإمام الصادق (عليه السلام)، ج ۶، ص ۲۵۳؛ سیدحسین حسینی تهرانی، ولاية الفقيه في حكومة الإسلام، ج ۴، ص ۱۸۴؛ محمد شیرازی، الأسئلة والأجوبة - اثنا عشر رسالة، ج ۱۲، ص ۳۰؛ همو، الفقه؛ السلم والسلام، ص ۱۵۱؛ هادی معرفت، تعلیق و تحقیق عن أمهات مسائل القضاء، ص ۳۵۶؛ محمد سند بحرانی، أسس النظام السياسي عند الإمامية، ص ۵۱؛ همو، فقه المصارف و النقود، ص ۲۲۲.

۱۵. ر.ک به: فقهایي که تعبیر به «علی الوالی» و یا «علی الحاكم» کرده‌اند. برای نمونه: المفید، المقنعة، ص ۲۸۸؛ خمینی، کتاب البیع، ج ۱، ص ۴۶۸؛ طوسی، المبسوط في فقه الإمامية، ج ۲، ص ۲۲۰ و ۱۴۸؛ محمد بن علی عاملی، نهایی المرام في شرح مختصر شرائع الإسلام، ج ۲، ص ۲۸۰؛ ابن براج، المذهب، ج ۲، ص ۶۵؛ ابن زهره حلبی، غنیة النزوع، ص ۲۴۸؛ ابن ادریس حلبی، السرائر، ج ۲، ص ۴۲۳؛ حلبی، شرایع الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۳؛ حلبی، تذکرة الفقهاء، ص ۳۲۷؛ شهید اول، الدروس الشرعية، ج ۱، ص ۲۸۶؛ کرکی، جامع المقاصد، ج ۹، ص ۲۳۶؛ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۹۷؛ بحرانی، الحقائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج ۲، ص ۵۸۱؛ عوائد الأيام في بیان قواعد الأحکام، ص ۵۶۰؛ شیخ مرتضی أنصاری، کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۱۹۸؛ رضا همدانی، مصباح الفقيه، ج ۱۳، ص ۲۶۸؛ کاشف الغطاء، الفوائد الجعفرية، ص ۹۲؛ اصفهانی، حاشية کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۴۲۱؛ علی مشکینی، الفقه المأثور، ص ۴۲؛ سید کاظم حائری، المرجعية والقيادة، ص ۱۳۸؛ موسوی خلخالی، الحاکمية في الإسلام، ص ۸۳۱؛ شبیری زنجانی، المسائل الشرعية، ص ۶۲۸؛ سید علی سیستانی، قاعدة لا ضرر ولا ضرار، ص ۲۹۵؛ سید علی سیستانی، المسائل المنتخبة، ص ۳۶۰؛ سید محمود هاشمی شاهرودی، کتاب الخمس، ج ۲، ص ۹۲؛ سید محمود، شاهرودی، مقالات فقهية، ص ۱۰۴؛ ناصر مکارم شیرازی، الفتاوى الجديدة، ج ۳، ص ۱۳۲؛ ناصر مکارم شیرازی، مناسک الحج، ص ۲۰.

۱۶. از باب مثال:

الف) «إن الفقيه نائب عام عن الإمام (عليه السلام) في أمثال هذه الأمور، و وكيل عن الفقراء - وهذا هو العمدة في المقام، و توضيحه يحتاج إلى ذكر مقدمة و هي: أن الاستفادة من أدلة تشريع الزكاة أنها إنما شرعت لسد خلّة الفقراء و دفع الشدّة عنهم، مضافاً إلى شدّ حوائج الحكومة الإسلامية، بل دفع النوائب عن الفقراء أيضاً من وظائف الحكومة العادلة القائمة على أساس العدل، كما لا يخفى على الخبير» (ناصر مکارم شیرازی، بحوث فقهية هامة، ص ۴۱۶).

ب) «و بالجملة فعلى الامام او الحاكم رعاية جميع المحتاجين من الذرية و غيرهم بمقدار سعته و سعة نطاق حكومته فحرمان البعض مع احتياجه و التمكن من تموينه يخالف وظيفة الحكومة و لكن تشطير كل خمس بخصوصه أيضا غير واجب عليه قطعا فراجع رسالة حماد الطويلة» (حسينعلى منتظري، كتاب الخمس و الأنفال، ص ٢٨٨).

ج) «و لم يعط للحكومة أصلاً حق جعل القانون، و إنما وظيفة الحكومة هي إجراء ما جعل في عهدتها من الوظائف و من ضمنها حفظ القوانين الالهية... و الدليل على ثبوت هذا الحق للحكومة هو كون الإشراف على امور المسلمين قد اوكل إلى ولي أمرهم، و عليه فإنه ينتخب ما يراه أفضل و أكثر نفعاً و يعمل طبقه، فإن من لوازم إيكال المسؤولية إلى أحد أن يكون مختاراً في كيفية العمل بمسئوليته في إطار المقررات» (محمد مومن قمي، «القوانين الثابتة و المتغيرة»، مجلة فقه أهل البيت عليه السلام، ج ٤١، ص ١٠٢).

منايع و مأخذ

١. ابن اديس، محمد بن منصور، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٠ ق.
٢. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٣٧١ ق.
٣. ابن زهره حلبى، حمزة بن على، غنية النزوع الى علمى الأصول و الفروع، تصحيح: ابراهيم بهادري، قم: نشر اعتماد زير نظر مؤسسه امام صادق عليه السلام، ١٤١٠ ق.
٤. اراكي، محسن، التراث الثقافى فى الفقه الإسلامى، قم: مجمع الفكر الإسلامى، ١٤٢٥ ق.
٥. اراكي، محسن، التراث الثقافى فى الفقه الإسلامى، مجلة فقه أهل البيت عليه السلام، ش ٢٢، ١٤٢٦ ق.
٦. استادى، رضا و ديگران، الحكومة الإسلامية فى أحاديث الشيعة الإمامية، قم: مؤسسه در راه حق، ١٣٨٨.
٧. اسماعيل پور قمشهائى، محمدعلى، البراهين الواضحات - دراسات فى القضاء، مصحح: مصطفى عظيمى فر، قم: المطبعة العلمية، ١٤٢١ ق.
٨. اصفهانى، محمد حسين، حاشية كتاب المكاسب، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤١٨ ق.
٩. امام خامنه‌اى، سيدعلى، أجوبة الاستفتاءات (بالعربية)، قم: مجمع جهانى اهل بيت عليه السلام، ١٣٨٩.
١٠. امام خمينى، سيدروح الله، تحرير الوسيلة، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى عليه السلام، ١٣٧٩.
١١. امام خمينى، سيدروح الله، كتاب البيع، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى عليه السلام، ١٣٧٤.
١٢. امامى، سيدحسن، حقوق مدنى، تهران: اسلاميه، ١٣٧٣ ش.
١٣. انصارى، محمدعلى، الموسوعة الفقهية الميسرة، قم: مجمع الفكر الإسلامى، ١٤١٥ ق.
١٤. انصارى، مرتضى، المكاسب، قم: كنگره شيخ انصارى، ١٤١٥ ق.
١٥. بحراني، يوسف بن احمد، الحقائق الناصرة فى أحكام العترة الطاهرة، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤٠٥ ق.

۱۶. تفرشی، محمدعیسی، اصول فقه، تهران: سمت، ۱۳۷۸.
۱۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، ۱۴۰۰.
۱۸. حسینی تهرانی، سید محمدحسین، ولایة الفقیه فی حکومت الاسلام، بیروت: دار المحجة البيضاء، ۱۴۱۸ق.
۱۹. حسینی حائری، سیدکاظم، فقه العقود، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۳ق.
۲۰. حسینی حائری، سیدکاظم، أساس الحكومة الإسلامية، بیروت: نشر النیل، ۱۳۹۹ق.
۲۱. حسینی حائری، سیدکاظم، المرجعية والقيادة، قم: دار التفسیر، ۱۳۸۳.
۲۲. حکیم، محمدتقی، الاصول العامة للفقہ المقارن، بیروت: مؤسسه آل البيت علیہ السلام، ج ۲، ۱۹۷۹م.
۲۳. خرازی، سیدمحسن، «التشبه بالكفار»، مجلة فقه أهل البيت علیہ السلام، ش ۲۵، ۱۴۲۸ق.
۲۴. خرازی، سیدمحسن، «تحديد النسل و التعقيم»، مجلة فقه أهل البيت علیہ السلام، ش ۲۷، ۱۴۲۹ق.
۲۵. خرازی، سیدمحسن، مجلة فقه أهل البيت علیہ السلام، ش ۳۵، ۱۴۲۵ق.
۲۶. خمینی، سیدمصطفی، ولایة الفقیه، محقق: محمد سجادی اصفهانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیہ السلام، ۱۳۷۶.
۲۷. خوئی، سیدابوالقاسم، مصباح الفقاهة، مقرر: محمدعلی توحیدی، بیروت: دارالهادی، ۱۴۱۲ق.
۲۸. روحانی، سیدمحمدصادق، نظام حکومت در اسلام، قم: مکتبة الإمام الصادق علیہ السلام، ۱۳۵۷.
۲۹. سبحانی تبریزی، جعفر، الاعتصام بالكتاب والسنة، قم: المجمع العالمی لأهل البيت علیہ السلام، ۱۴۰۳ق.
۳۰. سند البحرانی، محمد، أسس النظام السياسي عند الإمامية، قم: مدین، ۱۳۸۴.
۳۱. سند البحرانی، محمد، فقه المصارف و النقود، قم: محبین، ۱۴۲۸ق.
۳۲. سیستانی، سیدعلی، المسائل المنتخبة للعبادات و المعاملات، قم: دفتر آية الله سیستانی، ۱۴۱۴ق.
۳۳. سیستانی، سیدعلی، قاعدة لا ضرر ولا ضرار (تقریرات)، ترجمه اکبر نایب‌زاده، تهران: نشر خرسندی، ۱۳۹۶.
۳۴. شاهرودی، سیدحمود، مقالات فقهية، قم: مرکز الغدير للدراسات الإسلامية، بی‌تا.
۳۵. شبیری زنجانی، سیدموسی، المسائل الشرعية، قم: مؤسسه نشر الفقاهة، ۱۴۲۸ق.
۳۶. شیرازی، سیدصادق، المسائل الإسلامية مع المسائل الحديثة، قم: انصاریان، ۱۴۲۳ق.
۳۷. شیرازی، سیدمحمد، الأسئلة و الأجوبة - اثنا عشر رسالة، بیروت: دار العلوم، ۱۴۲۵ق.
۳۸. شیرازی، سیدمحمد، الفقه: السلم و السلام، بیروت: دار العلوم، ۱۴۲۲ق.
۳۹. شیرازی، سیدمحمد، الفقه: القانون، بیروت: دار العلوم، ۱۴۲۴ق.
۴۰. صدر، سیدمحمدباقر، اقتصادنا، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۳۰ق.
۴۱. صدوق، محمدبن علی، من لا يحضره الفقیه، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۴ق.



۴۲. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، تهران: اعلمی، ۱۳۷۳.
۴۳. صفایی، سید حسین، حقوق بین الملل خصوصی، تهران: میزان، ۱۳۷۸.
۴۴. طباطبائی، سید محمد کاظم، تکملة العروة الوثقى، ج ۱، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۴۵. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، تهران: المكتبة المرتضویة، ۱۳۸۷ ق.
۴۶. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط، تهران: المكتبة المرتضویة، ۱۳۸۷ ق.
۴۷. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، تحقیق سید حسن الموسوی الخراسانی، قم: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵.
۴۸. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة للشیخ المفید، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵.
۴۹. عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، ۱۳۷۳.
۵۰. عاملی، محمد بن علی، نهاية المرام فی شرح مختصر شرائع الإسلام، قم: مؤسسة آل البيت علیه السلام، ۱۴۱۹ ق.
۵۱. عاملی، حسن بن زین الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۵۲. عاملی، محمد بن جمال الدین، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۵۳. علامه حلی، حسن بن یوسف، تذکرة الفقهاء، قم: مؤسسة آل البيت علیه السلام، ۱۴۱۴ ق.
۵۴. فیاض، محمد اسحاق، مجموعة دراسات وبحوث فقهیة إسلامیة، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۲۳ ق.
۵۵. فیومی، أحمد بن محمد، المصباح المنیر، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۵ ق.
۵۶. قاضی ابن براج، ابوالقاسم عبدالعزیز، المذهب، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۵۷. کاشف الغطاء، جعفر، الفوائد الجعفریة، نجف: مكتبة كاشف الغطاء، ۱۴۲۱ ق.
۵۸. کعبی، عباس، «القواعد الشرعیة و القانونیة»، مجلة فقه أهل البيت علیه السلام، ش ۲۰، ۱۴۲۵ ق.
۵۹. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، تهران: دار الأسوة للطباعة والنشر، ج ۵، ۱۴۲۵ ق.
۶۰. کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: مؤسسة آل البيت علیه السلام، ۱۴۱۴ ق.
۶۱. محسنی قندهاری، محمد آصف، «الفقه و المسائل الطبیة»، مجلة فقه أهل البيت علیه السلام، ش ۱۸، ۱۴۲۴ ق.
۶۲. محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام، قم: مؤسسة اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.
۶۳. محقق داماد، مصطفی، کتاب الحج، قم: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۶۴. مرتضوی، سید ضیاء، ماهیت فقهی دولت و ضمان اقدام های زیانبار آن، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵.
۶۵. مشکینی، علی، الفقه المأثور، قم: الهادی، ۱۴۲۰ ق.
۶۶. مصباح یزدی، محمد تقی، جامعه و تاریخ در قرآن، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۱.

۶۷. معرفت، محمدهادی، تعلیق و تحقیق عن أمهات مسائل القضاء، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۲۰ق.
۶۸. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.
۶۹. مغنیه، محمدجواد، فقه الإمام الصادق علیه السلام، بیروت: دارالجواد، ۱۴۲۱ق.
۷۰. مفید، محمدبن نعمان، المقنعة، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۰ق.
۷۱. مکارم شیرازی، ناصر، الفتاوی الجديدة، قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، ۱۴۳۰ق.
۷۲. مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهية، قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، ۱۴۲۵ق.
۷۳. مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة، قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، ۱۴۲۱ق.
۷۴. مکارم شیرازی، ناصر، بحوث فقهية هامة، قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، ۱۴۲۶ق.
۷۵. مکارم شیرازی، ناصر، مناسک الحج، قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، ۱۴۲۸ق.
۷۶. منتظری، حسینعلی، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، قم: المركز العالمي للدراسات الإسلامية، ۱۴۱۱ق.
۷۷. منتظری، حسینعلی، کتاب الخمس و الأنفال، قم: نشر تفکر، ۱۴۱۵ق.
۷۸. منتظری، حسینعلی، کتاب الزكاة، قم: نشر تفکر، ۱۴۱۳ق.
۷۹. موسوی خلخالی، محمدمهدی، الحاکمية في الإسلام، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۲۰ق.
۸۰. موسوی، سیدعلی، «الگوی بازدارندگی دولت اسلامی در سیاست خارجی و تطبیق آن بر جمهوری اسلامی ایران»، پایان نامه دکتری، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۴۰۱.
۸۱. مؤمن قمی، محمد، «القوانين الثابتة و المتغيرة»، مجلة فقه أهل البيت علیهم السلام، ۱۴۳۰ق.
۸۲. مؤمن قمی، محمد، کلمات سديدة في مسائل جديدة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۸۳. مهدوی زادگان، داود، فقه سیاسی در اسلام، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵.
۸۴. مهدوی زادگان، داود، فقه سیاسی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
۸۵. مؤتمنی طباطبایی، منوچهر، حقوق اساسی، تهران: میزان، ۱۳۷۳.
۸۶. نائینی، محمدحسین، عوائد الأيام في بيان قواعد الأحكام، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۷ق.
۸۷. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۹۸۱م.
۸۸. نراقی، ملااحمد، مستند الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۷ق.
۸۹. ولایی، عیسی، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، تهران: نی، ۱۳۸۰.
۹۰. هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الخمس، ج ۲، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۲۲ق.
۹۱. همدانی، آقا رضا، مصباح الفقيه، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۶ق.